

به نام خدا

خلاصه غزل ۳۸۰ دیوان شمس، برنامه ۹۴۳

آن خواجه اگر چه تیز گوش است
استیزه کن و گران فروش است
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۸۰

گر چه خداوند سمیع، یعنی بسیار شنواست و هر چه در ذهن تو می گذرد را می شنود، اما اگر تو در برابر اتفاقی که این لحظه، خداوند برای تو پیش می آورد، ستیزه کنی و فضا را ببندی، به همان اندازه خداوند و زندگی هم مقاومت و ستیزه می کند، زیرا خداوند گران فروش است، یعنی انتظار دارد که تو لحظه به لحظه، فضا را باز کنی و نسبت به همه هم هویت شدگی هایت بمیری، تا تو را به خودش زنده کند، در غیر این صورت، اگر گاه گاهی روی خود کار معنوی کنی و کار زنده شدن به خداوند و مردن به من ذهنی را جدی نگیری، هرگز به زندگی زنده نخواهی شد.

من غره به سست خنده او
ایمن گشته که او خموش است
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۸۰

سست خنده خداوند، یعنی در ابتدا، زندگی تو را با چیزهای آفل این دنیا هم هویت می کند، اما انتظار دارد که با شناسایی این همانیدگی ها، دوباره به اصلت که خداوند است وصل شوی، اما تو متاسفانه با خوب شدن اوضاع بیرون، مثل: بدست آوردن خانه، ماشین، همسر، فرزند مغرور می شوی و حس امنیت را از این چیزهای آفل می گیری و در نتیجه خداوند را فراموش می کنی. آگاه باش، که هم هویت شدن با چیزهای آفل دنیا و مراد خواستن از آنها، دوام ندارد، زیرا خداوند با حوادث ناگوار، به این چیزهایی که چسبیده ای، تیر می اندازد، زیرا دوست ندارد که به غیر از خودش، چیزی را در مرکزت بگذاری.

هش دار که آب زیر گاه است
بحری ست که زیر که به جوش است
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۸۰

آگاه باش که خداوند مثل آب و دریایی، در زیر گاه هم هویت شدگی های تو، در جوش و خروش است و اگر تو همچنان بخواهی به من ذهنی ات ادامه دهی، تو را بی مراد می کند، تا متوجه شوی که نباید با مقاومت و ستیزه به این هم هویت شدگی ها که همه آفلند بچسبی.

هر جا که روی هش است مفتاح
اینجا چه کنی؟ که قفل هوش است
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۸۰

تو اگر به هر کجا بروی و با هر چالش و اتفاقی برخورد کنی، کلید آن فقط فضاگشایی ست که سبب می شود خرد خداوند، به فکر و عملت بریزد و راه حل چالش هایت پیدا شود. اما چرا تو در من ذهنی ات مانده ای و دم به دم با فکرهای پشت سر هم، فضا را می بندی؟ این را بدان، ماندن در من ذهنی و فضا را بستن، قفلی بر هشباری حضورت می شود که تو را از زندگی و اصلت دور می کند.

در روی تو بنگرد، بخندد
مغرور مشو که روی پوش است
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۸۰

خداوند و زندگی به صورت حضور ناظر، مرتب به تو نگاه می کند و می خندد که تو با من ذهنی ات به مرادهایت رسیده ای و بر اساس این هم هویت شدگی ها مغرور شده ای و فخر می فروشی. و خداوند که روی پوش است، تو را بی مراد می کند، تا دوباره با او یکی شوی.

هر دل که به چنگ او در افتاد
چون چنگ همیشه در خروش است
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۸۰

اگر مرتب روی خودت تمرکز داشته باشی و با فضاگشایی، دلت را در اختیار خداوند بگذاری، درونت از هم هویت شدگی ها خالی و هشباری حضورت بیشتر می شود و مانند چنگی در دست خداوند، دائماً در جوش و خروش هستی و فکرهای نو به نو خلق می کنی.

با این همه روح‌ها چو زنبور
طواف ویند چون که نوش است
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۸۰

با این که خداوند، دائماً چنگ تو را، با هر اتفاقی می‌نوازد و تو دچار درد می‌شوی، اما تو چاره‌ای جز زنده شدن به خداوند نداری، زیرا غسل و شیرینی و شادی بی‌سبب، فقط از طرف خداوند می‌آید، نه چیزهای آفلی که ذهنت‌نشان می‌دهد.

این لحظه از خودت بپرس:

چرا لحظه به لحظه با فضا‌بندی، حول و حوش چیزهای آفل این دنیا، مثل پول، مقام، شهرت می‌گردی؟
چرا هشیارانه با فضاگشایی، دور محور زندگی نمی‌گردی؟

شیری ست که غم ز هیبت او
در گور مقیم همچو موش است
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۸۰

اگر تو این لحظه، فضا را باز کنی، موش من ذهنی در برابر شیر حضور تو، از ترس می‌میرد و تو به خداوند زنده می‌شوی.

شمس تبریز، روز نقد است
عالم به چه در حدیث دوش است؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۸۰

خورشید حضور، فقط در این لحظه، در تو طلوع خواهد کرد.
یعنی تو زندگی را فقط با فضاگشایی، این لحظه تجربه می‌کنی.
یعنی تو فقط این لحظه می‌توانی شادی بی‌سبب و عشق و خرد اصیل را از زندگی بگیری.
پس چرا دائماً در گذشته و آینده به سر می‌بری و از جهان و اتفاقاتش هویت می‌خواهی؟

آگاه باش که این جهان و هر چه که در آن هست، توهمی بیش نیست و فقط توجه به باطن و فضای گشوده شده درون، جزو مهم‌ترین و جدی‌ترین کار توست.

ارادتمند شما، فریبا الهی مهر